

فتح خوارزم و بیتی از عنصری

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی | کیامهر نامور

| ۲۴۲ - ۲۳۳ |

۲۳۳

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

چکیده: در مقاله حاضر، نگارنده پس از ذکر کلیاتی درباره فتح خوارزم به دست محمود غزنوی و بررسی آن در منابع قدیم، متذکر بیتی از عنصری می‌گردد که انگیزه‌ای مذهبی، یعنی از بین بردن قرمطیان ناحیه خوارزم را برای این تهاجم معرفی کرده است. سپس تر وی با ملاحظه منابع قدیم و جدید در تاریخ و جغرافیای این مذهب، احتمال حضور قرمطیان در این ناحیه را برمی‌رسد و در ادامه، با استناد به کارکردهای خاص قصیده مدحی، سعی در پاسخ به این پرسش دارد که عنصری به چه دلایلی چنین بیتی را سروده است و می‌بینیم چگونه یک شاعر در دربار محمود می‌تواند به یک روایت رسمی شکل دهد. در پایان سخن، نکته‌ای درباره جایگاه بیت مورد بحث در ساختار (بلاغت) قصیده در قالب حدس بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: فتح خوارزم، عنصری بلخی، قرمطیان، محمود غزنوی، قصیده فارسی، بلاغت قصیده.

The Conquest of Khwārazm and a Distich by 'Unṣuri

Kiamehr Namvar

Abstract: This article begins with a general overview of the conquest of Khwārazm by Maḥmūd of Ghazna, drawing on early historical sources. The author highlights a particular distich by 'Unṣuri that attributes a religious motive to this campaign—namely, the eradication of the Qarmaṭians in the region. The study then evaluates, through both early and modern sources in history and geography, the plausibility of Qarmaṭian presence in Khwārazm. Building on this, the author considers the specific rhetorical function of panegyric *qaṣida* and addresses the question: why would 'Unṣuri compose such a verse? The article shows how a court poet under Maḥmūd could contribute to shaping an official narrative. Finally, the place of the distich within the rhetorical structure of the *qaṣida* is examined through a speculative remark.

Keywords: conquest of Khwārazm, 'Unṣuri-ye Balkhī, Qarmaṭians, Maḥmūd of Ghazna, Persian *qaṣida*, rhetorical structure of the *qaṣida*.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

هجوم محمود غزنوی به خوارزم و گرگانج و گشودن آن نواحی از مشهورات فتوحات اوست. نگارنده ابتدا گزارش منابع تاریخی عصر غزنوی از این فتح را برمی‌رسد تا مقدمه‌گونه‌ای باشد برای بحثی که بعدتر به میان خواهد آمد. آنچه از سه متن تاریخ یمنی (الیمینی)، تاریخ بیهقی و تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، البته با تفاوت‌هایی، به دست می‌آید به طریق اختصار چنین است: ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه خواهر محمود را خواستاری کرده و به نکاح خویش درآورده بوده است. قاعدتاً می‌توان اینطور داوری کرد که ارتباط بین طرفین پس از این ازدواج دوستانه بوده است و ایشان هم‌پیمان بوده‌اند. پس از وقوع اتفاقاتی که تنها بیهقی متذکر آنها شده است (بیهقی، ۱۳۵۰: ۹۱۰-۹۱۹)، تردیدی در دل محمود نسبت به خوارزمشاه و اطرافیانش پدید می‌آید و بنابراین، از او می‌خواهد که به نامش خطبه بخواند و لوازم بیان همعهده‌ی را به جای آورد. البته که این خطبه خواندن تنها نشان هم‌پیمانی نیست و عملاً می‌تواند بیانگر سلطه غزنویان بر ایشان باشد. اطرافیان و صاحب‌جاهان مأمون را از خطبه خواندن باز می‌دارند^۱ و همین امر موجب بدبینی فزون‌تر محمود می‌گردد. در این کشاکش، عده‌ای از لشکریان و غلامان شورشی بر ولی نعمت خود، خوارزمشاه، شوریدند و او را کشتند. محمود همین را بهانه کرد تا به خاک گرگانج و خوارزم بتازد و انتقام خون داماد را بگیرد و غنائم بسیار به چنگ آورد. او سران ایشان را اسیر کرده به دار کشید و قصاص کرد^۲. پس از قتل و غارت بسیار، محمود آلتون‌تاش را با عنوان خوارزمشاه در آن ناحیه نشانده^۳.

خلاصه آنچه در خوارزم رخ داد، به گواه منابع تاریخی حول همان عصر چنین بود و در دوران‌های بعد تنها چند تاریخ عمومی یا بعضی متون متفرقه به این واقعه اشاره‌هایی کردند که البته مشتمل بر نکته

۱. در نگاه اول چنین واکنشی طبیعی است، چراکه خوارزم ولایت مستقلی است و با غزنه تنها ارتباط سیاسی دارد. در ترجمه تاریخ یمنی آمده است: «و با دیگر ولایات او [محمود] مضاف گردد» (نک: جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۷۵) و این بدان معناست که حکومت خوارزمشاهان پیش از این حمله جدای از غزنویان بوده است. تنها همین مأمون است که مقابل سلطان غزنوی ضعف نشان می‌دهد.

۲. در تاریخ یمنی آمده است که فرمان آمد که بر قبر ابوالعباس خوارزمشاه بنویسند: «هذا قبرُ فلان بن فلان، بغی علیه حَسْمُهُ، و اجترأ علی دمه خدمه، فقیض الله یمین الدولة و امین الملة ابالقاسم محمود بن ناصر الدین سبکتکین حتی انتصر له منهم و صلبهم علی الجذوع عبرةً للناظرین و آيةً للعالمین.» (الیمینی، ۱۳۸۷: ۵۶۵)

۳. گردیزی مطابق شیوه خود و به خلاف دو منبع دیگر، ذکر جزئیات روابط حکومت‌ها را مد نظر نداشته و به نقل کشته شدن خوارزمشاه (به دست قومی از فضولیان و اوباش) و خونخواهی غزنویان بسنده کرده است. او تاریخ قتل ابوالعباس را ۴۰۷ ه.ق و تاریخ فتح خوارزم را پنجم صفر ۴۰۸ ه.ق ذکر کرده است (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹۵-۳۹۶). ابن اثیر تمام این واقعه را ذیل وقایع سال ۴۰۷ ه.ق آورده است (ابن اثیر، ۲۰۱۲: ج ۷، ۶۱۱-۶۱۲).

و دریافت جدیدی هم نیستند.^۱ طبعاً در اشعار دوره محمودی هم اشاره‌هایی به این فتح، گاه در حد یک بیت و گاه مفصل‌تر به چشم می‌خورد (فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۸۳، ۸۷، ۲۵۵ و عنصری بلخی، ۱۳۶۳: ۲۱۷، ۳۳۶، ۳۴۹). برجسته‌ترین این مدایح قصیده عنصری است با مطلع:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
(همان: ۷۳-۷۷)

که اختصاصاً به مناسبت همین پیکار سروده شده است.

آنچه از تمام گزارش‌ها متمایز است بیتی است از عنصری در اواخر همین قصیده:

از آنکه تربت گرگانج و شهر و برزن او مقام قرمطیان بود و معدن کفار
(همان: ۷۷)

پیش‌تر، باسورث متوجه این بیت شده است و تعجب کرده است از اینکه لشکرکشی محمود را به خوارزم که صرفاً دلایل نظامی و سیاسی داشت عنصری انگیزه مذهبی داده بود. باسورث این امر را محصول خیال شعرا می‌داند که در آن قرمطیان همه‌جا در کمین بودند (باسورث، ۱۳۸۵: ۵۲). البته از مفروضات نوشته حاضر همین کارکردی از شعر درباری و چهره دینی ممدوح است که او بدان قائل بوده است. سیدی نیز، در جغرافیای تاریخی خوارزم، حین بحث از مشخصات گرگانج بیت عنصری را نقل کرده و علامت تعجبی هم در انتهای بیت گذاشته است (سیدی، ۱۳۸۸: ۵۶). در ادامه این مقاله، نگارنده سعی دارد توجیهی برای این گزاره عنصری بیابد و دلیل این تمایز را روشن کند.

پشتوانه تاریخی

منبع دقیقی در جغرافیای مذهبی اسماعیلیه یافت نشد و کتب و رسائلی که از تصنیفات خود ایشان به دست ما رسیده و حاوی اطلاعات اجتماعی بیشتری است عمدتاً متعلق به دوره تسلط سلجوقیان و بعد از آن است. به هر حال در این متون ذکری از اقامت ایشان در خوارزم آن زمان نیست و طبعاً از این منظر دلیل فتح آنجا هم نمی‌تواند حضور ایشان باشد. گفتنی است تنها حضور شماری از مخالفان دینی حکومت مذهبی غزنوی نمی‌تواند دلیل کافی برای لشکرکشی باشد و چنان خون‌ریزی‌ای لاقابل مستلزم فعالیت تبلیغی اهالی آنجاست. متأسفانه

۱. برای تفصیل بیشتر در این باب و دیدن آن گزارش‌ها، ملاحظه کتاب در پیرامون تاریخ بیهقی مفید خواهد افتاد. (نک. منابع، نقیسی)

درباره خوارزم هم تاریخ محلی ای که دستگیر این پژوهش باشد در دست نیست و در تواریخ دیگر هم کسی اشاره ای نکرده است که در آن زمان آنجا کفر و بددینی^۱ در کار بوده است و یا به طور خاص قرمطیانی آنجا می زیسته اند. این جز آن است که می دانیم پیش تر، در زمان سامانیان، برخی از امرا یا وزرای ایشان و افرادی از خاندان های بزرگ به این مذهب گرویده بوده اند. عمده پایگاه ایشان در بخارا بوده است که با فاصله زیاد در جانب شرقی خوارزم واقع است. البته که فرض بقای برخی خاندان ها و داعیان از آن دوره سراسر بیراه نیست.

در میان محققان جدید ایرانی و خارجی، دفتری در تاریخ و عقاید اسماعیلیه اشاره می کند که موفقیت دعوت قدیم اسماعیلی (خصوصاً دعوت از حکام) در قلمروهای شرق ایران بسیار محدود بوده است (مثلاً مولتان تا پیش از لشکرکشی محمود در ۴۰۳ ه. ق حاکم اسماعیلی داشت). (دفتری، ۱۳۷۶: ۱۴۸). آنچه می دانیم این است که ایشان در ایران روی منطقه جبال سرمایه گذاری کرده بوده اند و خصوصاً در ری به موفقیت چشم گیری هم می رسند و همین محمود بعدها چند باری شیعیان آن مناطق را عقب می راند. روش ایشان عمدتاً فراخواندن حاکمان و طبقه فرادست به کیش خود بوده است، چنانکه در تاریخ یمینی مذکور است که رسولی از مصر برای دعوت خود محمود آمده بود (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۶۹-۳۷۰).

مجموعاً از قراین تاریخی و تحقیقات اخیر، چنین برمی آید که آنجا قرمطیانی که مشغول به دعوت بوده باشند حضور نداشته اند یا دست کم ما بی خبریم. هنوز می توان فرض کرد که بعضی از سران لشکر خوارزمشاه را قرامطه مصر فریفته باشند و به مقابله با غزنویان تحریک کرده باشند. با این فرض بی پشتوانه، ممکن است دلیل اصرار اطرافیان خوارزمشاه بر خطبه نکردن به نام محمود و بدبینی محمود به ایشان را یافته باشیم، اما این پرسش باقی است که چرا فقط عنصری باید به این موضوع اشاره کند و تاریخ های آن سلسله در این باب سکوت کرده باشند. به هر جهت فقط با این فرض است که می توان لحن خبری بیت عنصری را توجیه کرد و آن را تاریخ محض دانست.

وجه اجتماعی مدح

ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود، که به اشتمال بر جزئیات و اخبار از روابط و تصمیمات درون دربار مشهور است ماجرای فتح را مفصلاً آورده است و آنجا هیچ حرفی از انگیزه دینی به میان

۱. می دانیم که در متون کهن الفاظ مرتبط با کفار (مثل گبر و زندقه و قرمطی و باطنی) را علی الاطلاق و به جای هم به بدکیشان نسبت می داده اند. نک. دهخدا؛ ذیل مدخل زندیق.

نمی‌آورد. حال عجب آن است که در پایان گزارش خود، دو بیت آغازین قصیده عنصری را نقل کرده و آن را ستوده است.^۱ بیهقی لابد از مخاطبان این قصیده بوده و آن را به تمامی شنیده بوده است. پس اگر چنین انگیزه‌ای وجود داشته چرا آن را در کتابش ذکر نکرده است و اگر چنین نبوده چطور این قصیده را غربال نکرده و به اثر خود راه داده و حتی آن را ستایش کرده است؟ اگر بنا بوده دربار غزنه انگیزه لشکرکشی را دغدغه مذهب جا بزند، چرا بیهقی و یمینی و دیگران چنین نکرده‌اند و تنها عنصری این سوی خط است؟^۲ حتی شاید از بیهقی توقع می‌رفت که همین برنامه احتمالی دربار برای بهانه‌جویی مذهبی را هم به لطفی‌ای برای ما ذکر کند چنانکه بارها از محرمانه‌ترین مسائل دربار خبر داده است.

ظاهراً باید سر رشته کار را در این جست که در دربار محمود قدرت اصلی ایجاد گفتمان و سخن‌گویی از جانب دربار را شاعر قصیده‌سرا و به طور خاص تر امیرالشعراء عنصری دارد و نه تاریخ‌نگار، آن هم مورخان تقریباً مستقل این سلسله. عنصری لزوماً مأمور یا تنها مأمور به شکل دادن تصویر دینی از سلطان غازی نیست، اما قدرتی که او و گفتمان قصیده را در آن روزگار حمایت می‌کرده است به او این اجازه را می‌دهد که آزادانه از محدوده لغات و القاب مشخصی برای مدح بهره‌برد و هر چیزی را دستمایه قرار دهد و عملاً زبان دربار باشد، بی‌آنکه بگوییم حتماً دربار تمام این گرایش‌ها و الفاظ را در بیت شعر او مهندسی می‌کرده است.^۳ یعنی رواست که در هر جایی از قصیده، عنصری یکی از آن مشخصات معهود ممدوحش را بیاورد و حرجی بر او نیست. فارغ از اینکه قصد محمود از فتح خوارزم دینی بوده است یا نه، مخاطبان شعر عنصری را آن طور که عنصری ممدوح خود را در آن به صفات و مقاصد آراسته می‌شنوند، حال بعضی آگاه‌ترند و بعضی کم‌اطلاع‌تر.

۲۳۸

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. آن طور که از متن تاریخ بیهقی و درج قصاید بوحنیفه اسکافی - که از فحول شعرای آن روزگار نیست - برمی‌آید، ظاهراً بیهقی شیفته اشعار مدحی زمان خود نبوده و معیارهای دیگری برای نقل اشعار و توجه به آنها داشته است (بیهقی، ۱۳۵۰: ۳۵۹-۳۶۱ و دهقانی، ۱۳۹۹: ۵۱-۵۳).

۲. در مورد خاص بیهقی از این غافل نیستیم که زمان تصنیف کتاب دست کم ۴۰ سال پس از وقتی است که بیهقی اول بار قصیده عنصری را خوانده یا شنیده است.

۳. باز درباره استقلال عنصری این جالب توجه است که در جای دیگر، به خوارزمشاه مقتول، داماد محمود می‌تازد که از فرمان بیرون شد و در خطبه کردن به نام سلطان تأخیر کرد و نتیجتاً خداوند چنان کرد که غلام درم خریده‌اش او را بکشد. این نگاه هم در بین تمام متون منفرد است (عنصری بلخی، ۱۳۶۳: ۲۱۷-۲۱۸). در متون آن عصر معمولاً مظلومیت آن مقتول را دستمایه فتوحات و خونریزی‌های محمود کرده‌اند. چنانکه در پاورقی مربوط به سنگ قبر خوارزمشاه می‌بینیم، اگر روایت یمینی را بپذیریم باید بگوییم هدف ظاهری‌ای که حکومت برای خود برگزیده بود همان خون‌خواهی بوده و عنصری فراتر رفته است.

بعد از شکل‌گیری این گفتمان خاص (که از فتوحات محمود در هند بالا گرفت)، قهرمان این قصیده نمی‌تواند تنها از بابت گرفتن انتقام خون دامادش ستوده شود. این ممدوح باید شاه دین‌پروری باشد که می‌خواهد تا اقصی نقاط شرقی مملکت را هم از بددینی برهاند، نه کسی که کار از دستش بیرون شده و تنها قصد آن کرده است که مرزهای شرقی را آرام کند و تحت اختیار گیرد. قهرمان متن (دیوان عنصری) باید رفتار یکدست و چهره واحدی در سراسر اثر داشته باشد و همچنین است.^۱

از طرفی، تعلق هر قصیده به همان لحظه و موقعیت (خواه درباره فتح باشد خواه تشبیب و مدحی که به مناسبت عید یا شکار در جمع می‌خوانند) قدرتی به شاعر آن می‌بخشد که تاریخ‌نگار از آن بی‌بهره است. تاریخ گذشته یا حال را برای آیندگان روایت می‌کند، مخاطبان زنده چندانی ندارد و ارزشش را در بازخوانی پیدا می‌کند، اما هرچند مخاطب اول قصیده خود ممدوح (اینجا محمود) و اطرافیان حاضر هستند به هر حال دیگرانی هم با فاصله زمانی کم شنونده آن خواهند بود و این همزمانی شعر را بر تاریخ برتری می‌دهد. این درک مخاطب عامی‌تر هم الزاماً با سواد خواندن و نوشتن در ارتباط نیست و شعر از راه شنیدن تأثیر خود را می‌گذارد و امکان تکرار بیشتری دارد. پس قصیده در همان زمان و کمی بعدتر شنیده می‌شود و حاکم زیرکی چون محمود، و اطرافیانش لابد مخاطب نقد قصیده را به مخاطب نسبی تاریخ ترجیح داده‌اند و آن را به عنوان رسانه اصلی خود برگزیده‌اند (شاید برخورد این دستگاه با تقدیم شاهنامه هم به این درک ایشان از قدرت اجتماعی و مشروعیت بی‌ربط نباشد).

اگر بخواهیم نقش فعال‌تری برای شخص عنصری قائل شویم، باید به ذکری که او از غنائم در هفت بیت از همان قصیده به میان می‌آورد اشاره کنیم (عنصری بلخی، ۱۳۶۳: ۷۷). با مد نظر داشتن این ابیات و یک تک‌بیت (همان: ۳۳۶) به آسانی به دست می‌آید که محمود از آنجا غنائم بسیار آورده و غارت فراوان کرده است. همان‌طور که خون ریختن برای ایشان نیازمند توجیه مذهبی بوده است مال برداشتن هم چنین بوده است. بنابراین می‌توان گفت عنصری بر آن است که این مسئله را هم در همان بیت توجیه کند و کفر ساکنان آنجا را به عنوان دلیل این تاراج معرفی کند.

۱. برای مطالبی از این دست، بنگرید به فصل گونه‌های ادبیات درباری از جلد اول تاریخ ادبیات فارسی، مقدمه‌ای کلی بر ادبیات فارسی (ج ۱) (نک. منابع: یارشاطر) و همچنین فصل دوم از کتاب *Medieval Persian Court poetry* (نک. منابع: Meisami).

دست آخر می‌توان این حدس را مطرح کرد که این بیت به نوعی سعی در خلق پیروزی ساختگی در مقابل قرمطیان دارد. غزنویان که ایشان را یک بار در مولتان شکست داده بودند و درگیری‌هایی در شمال و مرکز ایران با آنها داشتند^۱، بر سال‌های حکومتشان افزوده می‌شد و همچنان در رویای حمله به مصر و از بین بردن پایگاه ایشان (و نه بسنده کردن به عقب راندن ایشان از خاک خود) بودند. درواقع اگر اینها می‌توانستند مصریان را شکست دهند برابر دستگاه خلافت عباسی به قدرتی می‌رسیدند که شاید دیگر در ظاهر هم مجبور به کسب مشروعیت از ایشان نبودند، اما در عمل گاه قرامطه راه مکه را هم بر ایرانیان می‌بسته‌اند و بعضاً کاری از غزنویان ساخته نبوده است و اسماعیلیان در قلمرو اسلامی آنها تبلیغ مذهب خود را می‌کرده‌اند. پایان‌بندی این قصیده شاید سرپوشی بوده است بر عدم موفقیت غزنویان در لشکرکشی به این مرزهای غربی.

یک ملاحظه بلاغی

بیت مورد بحث در جایگاهی از ساختار قصیده قرار دارد (پیش از تأیید و دعا) که شعراً بعضاً در آن ممدوح خود را به فتوحات بعدی تشویق کرده‌اند. مثلاً، به طور خاص در مورد همین قرامطه، خود عنصری در قصیده‌ای دیگر سروده است:

فروستردی از دین نشان بدعت را ز کعبه هم رقم قرمطی فروستری^۲

(عنصری بلخی، ۱۳۶۳: ۳۰۷)

لذا می‌توان بیت «از آنکه تربت گرگانج...» را دال بر میل دستگاه غزنوی به ترتیب دادن حملات بعدی به قرامطه دانست و یا حتی آن را نوعی تهدید به شمار آورد که مبادا کسانی که با آن حکومت اختلاف مذهبی دارند مانند خوارزمیان نافرمانی کنند.

۲۴۰

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. پیروزی‌های مشهور حکومت غزنوی در ری مربوط به بعد از این تاریخ است.

۲. برای نمونه‌های بیشتر بنگرید به: فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۲۶۳ و مسعود سعد، ۱۴۰۰: ۷۷۶. البته در این دو جا شاعران از ممدوح خود تقاضای دور از ذهن فتح روم و هفت اقلیم را دارند اما ساختار همان است و آرزوی فتوحات دقیقاً پیش از شریطه و دعا آمده است.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم محمد (۲۰۱۲ م). الکامل فی التاریخ، ۱۱ جلدی، بیروت: دار الکتاب العربی.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۵). تاریخ غزنویان، جلد اول و دوم، ترجمه حسن انوشه، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۵۰). تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۴۵). ترجمه تاریخ یمینی، به تصحیح جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دفتری، فرهاد (۱۳۷۶). تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: نشر فرزانه روز. (چاپ اول: ۱۳۷۵)
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغتنامه، تهران: دانشگاه تهران.
- دهقانی، محمد (۱۳۹۹). حدیث خداوندی و بندگی، تهران: نشر نی.
- سیدی، مهدی (۱۳۸۸). جغرافیای تاریخی خوارزم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۸۷). الیمینی، به تحقیق یوسف الهادی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن (۱۳۶۳). دیوان استاد عنصری بلخی، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی. (چاپ اول: ۱۳۴۲)
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۴۹). دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار. (چاپ اول: ۱۳۳۵)
- قبادیانی، ابومعین ناصر خسرو (۱۳۵۳). دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی، به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لسترینج، گای (۱۳۸۶). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعود سعد سلمان (۱۴۰۰). دیوان مسعود سعد سلمان، دوجلدی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد مهیار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۲). در پیرامون تاریخ بیهقی، دوجلدی، تهران: کتابفروشی فروغی.

یارشاطر، احسان (۱۳۸۹). تاریخ ادبیات فارسی، مقدمه‌ای کلی بر ادبیات فارسی (ج ۱)، به قلم گروهی از ایران‌شناسان، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: سخن.

Meisami, Julie Scott (1987). *Medieval Persian Court Poetry*, New Jersey: Princeton University Press.

